



شهید علی نقی ابونصری

ولادت: ۱۳۴۱/۸/۷، استان فارس

پذیرش در رشته زبان و ادبیات آلمانی

شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۴، شلمچه، عملیات کربلای ۴

آرامگاه: کازرون، بهشت زهرا، قطعه ۲

زندگی نامه

شهید علی نقی ابونصری در هفتم آبان ۱۳۴۱ در روستای گرگنا از توابع شهرستان کازرون متولد شد. دوران ابتدایی را در دبستان سعدی و دوره راهنمایی را در مدرسه ادب گذراند؛ سپس راهی دبیرستان بواسحاق شد و از همان زمان در نشر عقاید اسلامی و ادای فریضه امر به معروف و نهی از منکر کوشا بود. اواخر کلاس سوم دبیرستان مقارن با اوج گیری انقلاب اسلامی، فعالانه در راه پیش برد انقلاب تلاش می کرد. او با وجود فعالیت های خستگی ناپذیر در جریان پیروزی انقلاب از جمله شرکت در راهپیمایی ها، حضور در جلسات متعدد، مطالعه کتاب های غیر درسی و همکاری با انجمن اسلامی دانش آموزان در همان سال با معدل بالای نوزده قبول شد و به کلاس چهارم دبیرستان گام نهاد. در آن سال جریان منافقین شکل گرفت و وی به منظور دفاع از انقلاب در برابر وسوسه ها و نقشه های شوم گروهک ها از هیچ کوششی دریغ نورزید.

پس از اتمام سال چهارم دبیرستان تجاوز و حمله عراق به کشور روی داد و او به منظور فراگیری آموزش نظامی در همان سال به تهران و سپس به منجیل عزیمت کرد. پس از اتمام دوره آموزش به عضویت سپاه پاسداران انقلاب

اسلامی درآمد و داوطلبانه برای نخستین بار به جبهه سومار اعزام شد و در مدت سه ماه مأموریت خود را به پایان رساند. پس از گذشت ده روز بار دیگر راهی جبهه گردید و در عملیات طریق القدس در گروه تخریب شرکت کرد و مجروح شد. پس از بهبودی به سرعت به کازرون بازگشت و دیگر بار عازم جبهه شد.

پس از مدتی از سوی واحد آموزش سپاه کازرون در پادگان شهید دستغیب به آموزش نیروهای بسیجی پرداخت و مدتی نیز به عنوان مسئول آموزش به جهرم رفت، اما در طول این مدت هرگز از کار خود رضایت نداشت و معتقد بود که هیچ خدمتی به اندازه جهاد ارزشمند نیست. در ادامه به عنوان مسئول تخریب تیپ فاطمه زهرا (س) مشغول خدمت شد و سپس معاونت تخریب لشکر ۱۹ فجر را بر عهده گرفت.

وی در عملیات خیبر و والفجر مقدماتی نیز شرکت کرد و سپس به عنوان مسئول تخریب محور در عملیات والفجر ۱ و ۲ خدمت رسانی نمود. مدتی از سوی سپاه به منظور آموزش کوهنوردی به تهران رفت و پس از پایان آموزش برای ادای وظیفه به جبهه بازگشت. طی یک مأموریت سه ماهه در سال ۱۳۶۲ از طرف واحد مهندسی سپاه در جزایر جنوب، عازم بندر عباس شد و بلافاصله پس از بازگشت به منظور آموزش دوره غواصی و خنثی سازی مین های زیر دریایی به بوشهر رفت و تخصص خود را در تخریب به پایان رساند.

در آبان ۱۳۶۳ در رشته زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شد. در این دوران با هدف شرکت در عملیات همراه عده ای از دوستان و همکلاسی ها، یک مأموریت چهل و پنج روزه از دانشگاه گرفت و پس از پایان آن به تهران بازگشت و امتحانات پایان ترم را با موفقیت پشت سر نهاد، اما اندک زمانی نگذشته بود که دوباره عازم جبهه شد و در آخرین اعزام که به همراه سپاه یکصد هزار نفری محمد (ص) عازم پیکار شده بود، در چهارم دی ۱۳۶۵ در شلمچه و عملیات کربلای ۴ بر اثر اصابت گلوله به ناحیه قلب به شهادت رسید.^۱

«فرحناز رحیمی» همسر شهید روایت می کند:

«در سال ۶۵ که شهید ابونصری در تهران بود، لشکر به او خبر داد که عملیاتی در پیش است. با این که تازه یک هفته بود از کازرون به تهران رفته بود و معمولاً یک ماهه به شهرستان باز می گشت، یک دفعه دیدم درب خانه را می زند. تعجب کردیم؛ معلوم شد برای خداحافظی به کازرون آمده است. پس از آن هرگز یکدیگر را ندیدیم و دیدارمان با او به قیامت افتاد. در یکی از همین روزها که فقط من و او در خانه بودیم، با این که خیلی کم از حالات

^۱ رحیمی نژاد، ۱۳۸۳: ۳ - ۷

روحی و عرفانی خود - حتی برای من که شریک زندگی‌اش بودم - تعریف می‌کرد، به من گفت: در دعای کمیل هفته قبل در دانشگاه تهران، حال معنوی عجیبی به من دست داد؛ به طوری که از شدت گریه در وسط دعا بیهوش شدم و هیچ چیز نفهمیدم. وقتی به هوش آمدم، با تعجب دیدم در بیابانی تک و تنها هستم و از جمعیت و مراسم دعا هیچ خبری نیست! در آن بیابان هیچ کس نبود و همه رفته بودند... همین که این ماجرا را تعریف کرد - مثل کسی که سری از اسرار خود را فاش کرده - یک دفعه ساکت شد و هیچ نگفت. انگار یک نیروی پنهانی، مرا نیز از ادامه صحبت و سؤال از او بازداشت و این یکی از حسرت‌های همیشگی من است که چرا از او حقیقت آن واقعه عجیب را نپرسیدم؟!^۱

فرازی از وصیت‌نامه

سروران عزیزم! امروز چشم امید تمام مستضعفان جهان به سوی حرکت شما دوخته شده است. سعی کنید شمع نورانی باشید تا آنها از وجود شما استفاده کنند. مبدا امام امت را تنها بگذارید که هم‌چون قوم نوح به غضب الهی دچار می‌شوید. خدایا! پیام امام را از جان و دل شنیدم و در محراب سنگر، سر به سجده خونین می‌گذارم تا لبیک‌گویش باشم.

برادران و خواهران عزیزم! شهدا حجت را بر همه تمام کردند و جای هیچ‌گونه عذر و بهانه‌ای نیست. ما در قبال خون شهدا مسئول هستیم؛ پس بکوشیم که دین خود را به شهدا ادا کنیم و فردا شرمندۀ آنها نباشیم. عزیزان! تقوای الهی پیشه کنید و آخرت‌تان را فدای زندگی مادی چند روزه نگردانید و به ریسمان الهی چنگ بزنید و صفوف‌تان را فشرده‌تر سازید تا شیاطین نتوانند در میان شما رخنه کنند. امر به معروف و نهی از منکر را همواره در بین خودتان زنده نگه دارید. چون جامعه‌ای که در آن امر به معروف و نهی از منکر نباشد، خیلی زود سقوط می‌کند. بار دیگر شما را درباره امام سفارش می‌کنم.

پدر و مادر! بدانید که من این راه را با آگاهی کامل انتخاب کردم و روزی که لباس مقدس پاسداری را پوشیدم، خود را برای هرگونه خطر و جانبازی در راه انقلاب آماده کردم و همان روز خود را وقف انقلاب نمودم. امید است که خداوند قبول گرداند و امیدوارم که شما هم بعد از شهادت من، ایمان‌تان نسبت به انقلاب و اسلام محکم‌تر شود و با

صبرتان ضربه دیگری بر پوزه ابرقدرت‌ها بزنید و گریه‌هایتان به یاد شهدای کربلا باشد که با لب عطشان در کنار رود دجله و فرات شهید شدند.

از برادران و خواهران دانشجو می‌خواهم در کنار روحانیت مبارز مشعل‌دار این انقلاب باشند؛ چرا که مسئولیت آنها در مقابل انقلاب سنگین است. هر دانشجو باید علاوه بر این که فراگیر دانش است، شهادت‌جو هم باشد و سعی کند پیوند خود را با جبهه‌های جنگ قطع نکند؛ زیرا دانشگاه واقعی جبهه است، آن‌جا که مربی‌اش امام حسین (ع) و دانشجویان آن از کودکان خردسال گرفته تا سالخوردگان، از علی اصغر تا حبیب‌بن‌مظاہر و قاسم‌ها و علی‌اکبرهایند. در این دانشگاه ملاک برتری و امتیاز فرد، فقط «تقوا» است.

خدایا! دردها زیاد است و آرزوها بی‌شمار، اما هیچ آرزویی بالاتر از پیروزی رزمندگان اسلام نیست و من آرزو دارم که هرچه سریع‌تر رزمندگان اسلام به پیروزی نهایی دست یابند و بتوانند انتقام شهدای کربلا را از کوفیان زمان بگیرند.

خدایا! کشور عراق همان قومی بود که امام‌شان را به کوفه دعوت کردند و در آن‌جا عهد شکستند. خدایا! اینان همان قومی هستند که امیرالمؤمنین (ع)، ابرمرد تاریخ، را آن‌طور خانه‌نشین کردند. خدایا! این قوم، راه ضلالت و گمراهی را در پیش گرفته‌اند؛ پس بر ضلالت خودشان هلاکشان فرما و ما را بر آنان چیره و مستولی گردان.

خدایا! آن کسانی که با کارشکنی‌ها و سهل‌انگاری در انجام مسئولیت‌هایشان، ناراضی کردن مردم در ادارات و نهادها و در جاهای دیگر سعی دارند که ملت را از دولت دور نگه‌دارند و انقلاب را از درون بپوسانند، اگر قابل هدایت هستند، هدایت و اگر قابل هدایت نیستند، آنها را نیست و نابود بگردان؛ آمین.